

رسید. از آن میان قیس بن معدیکرب بن جبلة اشتهار یافت. از ایشان است: اعشى و دخترش عمره که در زمره اهل رده بود و او را در قتل مسلمانان در رده اخباری مشهور است. برادرش اشعث اسلام آورد ولی بعد از وفات پیامبر از دین برگشت و در حبر موضع گرفت. سپاه ابوبکر (رض) آن دژ را بگشاد و او را اسیر کرده، بیاورد. ولی ابوبکر بر او ببخشود و خواهر خود را به او داد و از نسل او بنی الاشعث که در دولت اموی آوازه‌ای دارند، پدید آمدند.

از بطون کنده است: سکون و سکاسک، سکاسک را در مشرق یمن چراگاه‌هایی است. اینان به سحر و کهنات معروفند. از آن بطنی عظیم در وجود آمد، از آن میان است: در اندلس: بنی صمادح و بنی ذی‌النون و بنی الافطس از ملوک الطوائف. والله تعالی وراث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین لارب غیره.

پادشاهان غسان

خبر از فرزندان جفته پادشاهان غسان در شام از این طبقه. و پادشاهی و دولتشان و چگونگی رسیدن پادشاهی از پیشینیان به ایشان

چنانکه دانسته‌ایم، عمالقه نخستین گروه از اعراب بودند که در شام پادشاهی یافتند، آنگاه بنی‌ارم بن سام معروف به ارمانیان به پادشاهی رسیدند. و گفتیم که مردم در باب عمالقه شام اختلاف دارند که آیا فرزندان عملیق بن لاوذن سام‌اند یا از فرزندان عملیق بن الیفاز بن عیصو. ولی مشهور و متعارف این است که از فرزندان عملیق بن لاوذن هستند. بنی‌ارم در این ایام در نواحی شام و عراق بادیه‌نشین بودند و در تورات از آنان یاد شده و آنان را با ملوک الطوائف جنگ‌هایی بوده است. به‌همه این‌ها پیش از این اشارت رفت. آخرین این عمالقه سمیدع بن هویر است و او کسی است که یوشع بن نون به‌هنگام غلبه بنی‌اسرائیل بر شام او را به‌قتل آورد. اما پادشاهی در اعقاب او، در بنی‌الظرب بن حسان از بنی‌عامله که از عمالقی بودند باقی ماند. و آخرین پادشاهشان زبیه دختر عمرو بن الظرب^۱ بن حسان بن اذینه بن السمیدع بن هویر... بود. قضاعه که دیارشان در جزیره بود با آنان همسایه بودند و چون عمالقه رو به‌ضعف نهادند، بر آنان غلبه یافتند.

چون زبیه به‌هلاکت رسید فرمانروایی بنی‌الظرب بن حسان منقرض شد و فرمانروایی عرب به‌توخ از بطون قضاعه رسید. و ایشان فرزندان مالک بن فهم بن تیم‌الله بن الاسود بن و بره بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه‌اند، و ما در باب فرود آمدن ایشان در حیره و انبار و همسایگی‌شان با ارمانیان سخن گفتیم.

۱. عمرو بن السمیدع.

بنا به روایت مسعودی، از تنوخ، سه تن پادشاهی یافتند: نعمان بن عمرو، سپس پسرش، عمرو بن النعمان و برادرش، حوارین عمرو. اینان پیش از آمدن رومیان پادشاه بودند. پس رشته کار تنوخ از هم بگسست و سلیح از بطون قضاعه و سپس ضجاعم نیز که از قضاعه بودند، از فرزندان ضجعیم بن سعد بن سلیح بر آنان غلبه یافتند. نام سلیح عمرو بن حلوان بن عمران بن الحاف بود. اینان کیش نصرانیت برگزیدند و رومیان آنان را بر عرب فرمانروایی دادند و مدتی این وضع دوام داشت. اینان از سرزمین موآب به بلفاء آمده بودند. و بعضی گویند آنکه سلیح را بر نواحی شام حکومت داد، قیصر تیتوس بود.

ابن سعید گوید: بنی سلیح را دو دولت بود، یکی در بنی ضجعیم و یکی در بنی العیید. اما بنی ضجعیم پادشاهی کردند تا آنگاه که غسانیان آمدند و فرمانروایی از ایشان بستند، و آخرینشان زیاد بن الهبولة بود که بقية السیفی از قوم خود را به حجاز برد و در آنجا آکل المرار که از جانب تباعه والی حجاز بود، او را بکشت. ابن سعید گوید: از میان نسب شناسان بعضی تنوخ را بر بنی ضجعیم و دوس که در بحرین اقامت گزیدند، اطلاق می کنند. پس ضجاعم به شام و دوس به عراق روان شدند. و گوید: بنی العیید بن الابرص بن عمرو بن اشجع بن سلیح. اینان در حضر، پشت در پشت فرمانروایی داشتند و آثارشان در سنجار باقی است. از مشاهیر این خاندان ضیز بن معاویه بن العیید است که در نزد جرهمه به ساطرون معروف است و داستان او با شاپور شهرت دارد. (پایان سخن ابن سعید).

سپس، ریاست از عرب به حمیر منتقل شد و با کهلان به بلاد حجاز رفت. و به هنگامی که ازد از یمن جدا شد در سرزمین عک میان زبید و زمع فرود آمدند، در آنجا با مردم آن سرزمین نبرد کردند و پادشاه عک را کشتند. کشته او ثعلبة بن عمرو بن عامر مزقیقا بود.

یکی از مردم یمن می گفت: عک بن عدنان بن عبدالله بن ادد. و دارقطنی می گوید: عک بن عبدالله بن عدنان با ثاء سه نقطه ضم عین ولی با دو نون صحیح است. همچنانکه در دوس بن عدنان با ثاء سه نقطه، از ازد، اختلافی نیست. پس در مرالظهران فرود آمدند و در مکه باجر هم نبرد کردند و در بلاد پراکنده شدند. پس بنی نصر بن الازد به شراه و عمان فرود آمدند و بنی ثعلبة بن عمرو بن عامر مزقیقا، در یثرب و بنی حارثه بن عمر در مرالظهران در مکه، و اینانند که آنان را خزاعه گویند.

مسعودی گوید: عمرو بن عامر مزقیقا به راه افتاد تا در سرزمینی میان بلاد اشعریان و عک بر سر آبی موسوم به غسان، میان دو وادی زبید و زمع فرود آمد، پس از آن آب نوشیدند و غسان نامیده شدند. میان آنها و معد نبردهای رخ داد و معد بر آنان ظفر یافت و آنان را به کوه شراه که کوهی است از آن ازد، راند. ازد در مکانی میان شام و کوههای شراه آن بخش که در طرف اعمال دمشق و اردن است،

دیگر فرزندان اوست: حارث معروف به محرق، او نخستین کسی است که به آتش شکنجه داد. و دیگر ثعلبه موسوم به عنقاء و حارثه و ابو حارثه و مالک و کعب و وداعه و عوف و ذهل معروف به وائل که فرزندان او در نجران سکونت یافتند. و ابو حارثه و عمران و وائل از آن آب نخوردند و از این رو در زمره غسانیان درنیامده‌اند. اما از فرزندان مزیقیا شش تن یعنی جفنه و حارثه و ثعلبه و مالک و کعب و عوف از آن آب نوشیدند و غسان نام گرفتند. بعضی گویند که ثعلبه و عوف نیز از آن نیاشامیدند. چون غسان به شام درآمد با ضجاعم و قومشان - از سلیم - همسایه شدند. رئیس غسان در این ایام ثعلبه بن عمرو بن المجالد بن الحارث بن عمرو بن عدی بن عمرو بن مازن بن الازد بود و رئیس ضجاعم داود بن اللقی بن هبولة بن عمرو بن عوف بن ضجعم بود. اینان چنانکه گفتیم کارگزاران روم و پادشاهان عرب بودند و از هر کس که در آن نواحی فرود می‌آمد، برای قیصر خراج می‌گرفتند. این بود که چون غسانیان در شام فرود آمدند ضجاعم از آنان طلب خراج کردند ولی غسانیان سرباز زدند و میانشان نبردی درگرفت. چون غسانیان در شمار اندک بودند، و در محاصره دشمن، خراج را به گردن گرفتند تا آنگاه که جذع بن عمرو بن المجالد بن الحارث بن عمرو بن عدی بن عمرو بن مازن بن الازد رشد یافت. او با سلیم، از فرزندان رئیسشان داود بن اللقی یعنی سیبط بن المنذر بن اللقی^۱ و به قولی قتله بن منذر نبرد کرد و بر او پیروزی یافت و آنان را فرمانبردار خود ساخت و سرزمین شام را در تصرف آورد. و این به هنگامی بود که اوضاع میان روم و ایران ناآرام بود. پادشاه روم ترسید که مبادیانان به یاری ایرانیان علیه او برخیزند، این بود که برایشان نامه نوشت و آنان را به خود نزدیک ساخت. رئیسشان در این ایام ثعلبه بن عمرو، برادر جذع بن عمرو بود. میان او و روم معاهده‌ای بسته شد که اگر مورد حمله و تجاوز عرب قرار گرفتند، روم با چهل هزار سپاهی به یاری آنان بیاید و اگر برای روم حادثه‌ای پیش آمد، غسان با بیست هزار سپاهی به مدد او رود. بدین طریق اساس پادشاهیشان استوار گردید و به نسل‌های بعد رسید. نخستین کسی که از آنان به پادشاهی رسید، ثعلبه بن عمرو بود. او تا پایان عمر بر این منصب بود.

جرجانی گوید: پس از ثعلبه بن عمرو، پسرش حارث بن ثعلبه موسوم به ابن ماریه پادشاه شد و پس از او، منذر بن الحارث، سپس، پسرش نعمان بن المنذر بن الحارث، سپس ابوبشر حارث بن جبلة بن الحارث بن ثعلبه بن عمرو بن جفنه. برخی از نسب‌شناسان نسب او را اینچنین بر شمرده‌اند و صحیح این است که او، پسر عوف بن الحارث بن عوف بن عمرو بن عدی بن عمرو بن مازن است. پس از او، حارث الاعرج بن ابی شمر به پادشاهی رسید و پس از عمرو بن الحارث الاعرج و سپس منذر بن الحارث الاعرج سپس، ایهم بن جبلة بن الحارث بن جبلة بن ثعلبه بن عمرو بن جفنه و سپس پسرش جبلة بن الایهم.

۱. در اصل: داود.

مسعودی گوید: نخستین کسی که از ایشان پادشاهی یافت، حارث بن عمرو مزیقیا است و پس از او، حارث بن ثعلبة بن جفنه و او، پسر ماریه ذات القرطین است. و پس از او نعمان بن الحارث بن جفنه بن الحارث پادشاهی یافت، آنگاه ابوشر بن الحارث بن ثعلبة بن جفنه بن الحارث، و پس از او برادرش منذر بن الحارث، سپس برادرش جبلة بن الحارث، و بعد از او عوف بن ابی شمر، و بعد از او حارث بن ابی شمر. در زمان این حارث بن ابی شمر بمث پیامبر (ص) واقع شد و او در زمره کسانی بود از ملوک تهامه و حجاز و یمن که پیامبر برایشان نامه نوشت، برای او هم نامه نوشت. و شجاع بن وهب الاسدی را نزد او فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد و به دین ترغیب نمود. ابن اسحاق نیز چنین می گوید. و نعمان بن منذر، معاصر حارث بن ابی شمر بود و هر دو با یکدیگر بر سر ریاست و جلب شاعران مداح در نزاع بودند. شاعران عرب چون اعشی و حسان بن ثابت و دیگران هر دو را مدح می گفتند.

از جمله شعر حسان (رض) که در مدح فرزندان جفنه گفته است:

لله در عصابة نادمهم يوماً بجلق في الزمان الاول
اولاد جفنه حول قبر ابيهم قبر ابن مارية الكريم المفضل
يفشون حتى ماتهم كلابهم لا يسألون عن السواد المقبل

پس از حارث بن ابی شمر پسرش نعمان به پادشاهی رسید و پس از او جبلة بن الایهم بن جبلة. و جبلة جد او همان است که بعد از دو برادرش شمر و منذر پادشاهی کرد.

ابن سعید گوید: نخستین کسی از غسان که در شام پادشاهی کرد و پادشاهی ضجاعم را از آنجا برانداخت جفنه بن مزیقیا بود. و از صاحب تواریخ الامم آورده است که چون جفنه بر بنی جلق در دمشق استیلا یافت، چهل و پنج سال پادشاهی کرد. و پادشاهی در فرزندان او ادامه یافت تا به حارث الاعرج بن ابی شمر رسید مادرش ماریه ذات القرطین، از فرزندان جفنه بنت هانی بود که حسان در شعر خود از آنان یاد کرده و گفته است که در سرزمین بلقاء و معان بوده اند. ابن قتیه گوید: او کسی است که منذرین ماء السماء از ملوک حیره با صد هزار سپاهی به سوی او رفت و حارث صد تن از قبایل عرب را که لیبید شاعر نیز در آن میان بود و در آن روزگار هنوز جوانی نوریس بود، نزد او فرستاد. اینان چنان نمودند که رسولان از سوی اعراب آمدند و برای صلح آمده اند. چون گرداگرد رواق منذر را گرفتند به ناگاه بر او حمله ور شدند و همه کسانی را که در رواق بود، کشتند و بر اسبان خود سوار شدند، بعضی نجات یافتند و بعضی کشته شدند. غسان بر سپاه منذر حمله آورد و آنان را به هزیمت داد. حلیمه دختر حارث، مردم را که در حال هزیمت بودند، به نبرد تحریض می کرد از این رو این روز را روز حلیمه (یوم حلیمه) نامیدند. گویند از کثرت گرد آوردگاه در روز ستاره بر آسمان نمودار شد. پس پادشاهی در فرزندان حارث الاعرج ادامه یافت. تا آنگاه که جفنه بن المنذر بن الحارث

الاعرج که او را محرق می‌گفتند به پادشاهی رسید. او را محرق می‌گفتند زیرا حیره، دارالملک آل نعمان را به آتش کشیده بود او در آفاق می‌گشت و مدت سی سال پادشاهی کرد.

سومین کس از این خاندان که پادشاهی یافت، نعمان بن عمرو بن المنذر بود. قصرالسویده را بنا کرد و نیز قصر حارث را نزدیک صیدا. و نایفه در شعر خود از او یاد کرده است. پدر او مرتبه پادشاهی نداشت، از سپهسالاران بود. آنگاه جبلة بن نعمان به پادشاهی رسید او در صفین مقام داشت و واقعه عین اباغ، از آن او بود. در این منذر بن منذر بن ماء السماء شکست یافت و منذر در این روز کشته شد. آنگاه نه تن دیگر از ایشان به پادشاهی رسیدند و دهمین ابوکرب نعمان بن الحارث بود که نایفه او را مرثیه گفته بود. جایگاه او در جولان از جانب دمشق بود. پس از او ایهم بن جبلة بن الحارث پادشاهی یافت. او معتقد بود که باید میان قبایل عرب فتنه‌گری کرد تا یکدیگر را فنا کنند. و با بنی جسر و عامله و دیگران چنین کرد. جایگاه او در تدمر بود بعد از او، پنج تن دیگر از ایشان پادشاهی یافتند و آخرینشان جبلة بن الایهم بود. (پایان سخن ابن سعید).

پادشاهی جبلة بن الایهم نیرومند شد و خداوند او را به اسلام راه نمود. چون مسلمانان شام را فتح کردند، جبلة اسلام آورد و به مدینه مهاجرت کرد. مردم مدینه از ورود او به شهر به هیجان آمدند تا آنجا که زنان از خانه‌های خویش برای دیدن او بیرون زدند. عمر (رض) نیز او را به نیکوترین وجهی فرود آورد و او را در بالاترین مراتب مهاجران قرار داد. تا آنگاه که شقاوت بر او غلبه یافت و مردی از مسلمانان فراره را مشت زدن. روزی که دامن‌کشان می‌رفت این مرد پای بر دامن او نهاده بود. مرد شکایت به عمر (رض) برد و خواستار قصاص شد. عمر گفت به ناچار باید ترا قصاص کنم او گفت: من از این دین شما که پادشاهان را به خاطر مردم عامی قصاص می‌کند، بیرون می‌روم. عمر (رض) گفت: در این صورت گردنت را می‌زنم. جبلة گفت: امشب را به من مهلت ده تا در این کار بیندیشم. شب هنگام بارها بر بستند و از شهر خارج شدند و نزد قیصر رفت و همچنان در قسطنطنیه بود تا در سال بیستم هجرت درگذشت. بعضی از ثقات نوشته‌اند که، از کرده خویش پشیمان شد و همواره بر عملی که از او سر زده بود، می‌گریست. جبلة همواره برای حسان بن ثابت که در مدح او و قومش در جاهلیت شعر گفته بود، جوایزی روان می‌داشت.

ابن هشام می‌گوید: شجاع بن وهب را رسول خدا (ص) نزد جبلة فرستاد.

مسعودی می‌گوید: همه ملوک غسان در شام یازده تن بودند و گویند: نعمان و منذر برادران جبلة و ابوشرم بودند و همه از فرزندان حارث بن جبلة بن الحارث بن ثعلبه‌اند که به پادشاهی رسیدند. و گویند: رومیان کسانی را بر شام پادشاهی دادند که از آل جفنه نبودند، چون حارث الاهرج و او ابوشرم بن عمرو بن الحارث بن عوف، و عوف جد ثعلبة بن عمر کشته‌ده داود اللیق است. نیز بر آنان فرمانروایی دادند، ابوجبيلة بن عبدالله بن حبيب بن عبد حارثة بن مالک بن غضب بن جشم بن الخزرج بن ثعلبة بن

مزقیار را. و این ابوحنبله همان است که مالک بن عجلان علیه یهود یثرب از او یاری طلبید و ما در آتیه در آن باب سخن خواهیم گفت.

ابن سعید گوید: از صاحب تواریخ الامم روایت می‌کند که همه پادشاهان بنی جفنه سی و دو تن بودند و مدت پادشاهیشان ششصد سال. و اکنون دیگر در شام غسان را قدرتی نیست و سرزمینشان به قبیله طی رسیده است.

ابن سعید گوید: امراء شان بنی مرا هستند. اما اکنون امراءشان بنی مهنایند و این دو در خدمت ربیعة بن علی بن مفرج بن بدر بن سالم بن علی بن سالم بن قصه بن بدر بن سمیع هستند.

غسان پس از آنکه سرزمین شام را پشت سر نهاد، در قسطنطنیه اقامت جست تا آنگاه که پادشاهی قیصره پایان یافت. آنگاه به جانب بلاد چرکس که میان دریای طبرستان و دریای بنطس^۱ است و خلیج قسطنطنیه بدان راه دارد رفتند. و در این کوه باب‌الابواب است. و ملت‌هایی از ترکان نصرانی شده و چرکس و ارکس و لاص و کسا، با جمعی از ایرانیان و یونانیان در آنجا زندگی می‌کنند و قوم چرکس به همه غلبه دارند. قبایل غسان پس از انقراض قیصره روم به این کوه آمدند و با آنان هم‌پیمان شدند و در آمیختند و نسبشان درهم آمیخت، چنانکه بسیاری از چرکس‌ها پندارند که از غسان‌اند والله الحکمة البالغه فی خلقه. والله وارث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین. لانقضاء لملکه و لارب غیره.

اوس و خزرج

خبر از اوس و خزرج فرزندان قبیله. از این طبقه بودند پادشاهان یثرب که دارالهجره بود و ذکر فرمانروایی آنان و چگونگی یاری کردن آنان از اسلام و انقضای فرمانروایشان

پیش از این در باب یثرب سخن گفتیم که آن را یثرب بن قانیه^۱ بن مهلهیل^۲ بن ارم بن عییل بن عوص بنا کرده است. و عییل برادر عاد است. سهیلی می‌گوید: بناکننده یثرب، یثرب بن قائد بن عیید بن مهلهیل بن عوص بن عملیق بن لاوذ بن ارم است و این قول اصح و اوجه از دیگر اقوال است. و ما گفتیم که چگونه فرمانروایی اینان به برادرشان جاسم از عمالقه رسید و پادشاهشان ارقم نام داشت و چگونه بنی‌اسرائیل بر او غلبه یافتند و او راکشتند و همه حجاز را از دست عمالقه بیرون آوردند. از این خبر برمی‌آید که حجاز در این عصر آبادان بوده است. شاهد این امر، این است که چون بنی‌اسرائیل از طاعت داود خارج شدند و به یاری پسرش ایشبوش^۳ بر او خروج کردند، او با سبط یهودا به خیبر گریخت و پسرش شام را تصرف نمود. داود و سبط یهودا مدت هفت سال در خیبر مکان گرفتند تا آنگاه که پسرش به قتل رسید و او به شام بازگشت. از اینجا برمی‌آید که از شام تا یثرب و از آنجا تا خیبر همه آبادانی بوده است. در آنجا گفتیم که چگونه قومی از بنی‌اسرائیل در حجاز، درنگ کردند و چگونه یهود خیبر و بنی‌قریظه به متابعت آنان درآمدند.

مسعودی گوید: در آن هنگام حجاز یکی از پردرخت‌ترین و پرآب‌ترین سرزمین‌های خدا بوده است. یهود در بلاد یثرب فرود آمدند و اموال فراوان گرد کردند و برای خود دژها برآوردند و خانه‌ها

۱. قانیه.

۲. سهیل.

۳. اشبوست.

ساختند و زمام امور خود را، خود به‌ست گرفتند. قبایلی دیگر از عرب نیز به آنان پیوستند، آنان نیز دژها برآوردند و خانه‌ها ساختند ولی زمام امورشان را به‌دست پادشاهان بیت‌المقدس از اعقاب سلیمان(ع) سپردند و شاعر بنی‌انیف گوید:

ولو نطقت یوما قباء لخبرت با نازلنا قبل عباد و تبع
و اطمانا عادیه مشمخرة تلوح فستعی من یعادى و یمنع

چون مزینیا از یمن بیرون شد و در شام غسان را در تصرف آورد و بمرد، پسرش، ثعلبه‌العنقاء به‌جایش نشست. ثعلبه نیز بمرد و عمرو، فرزند برادرش، جفنه پس از او، به‌پادشاهی رسید. حارثه فرزند عمرو خشمگین شد و آهنگ یشرب کرد ولی بنی‌جفنه بن عمرو، با آنان که به آنها پیوسته بودند، در شام باقی ماندند. حارثه در یشرب بر یهود خیر فرود آمد و از آنان خواست که با او پیمان دوستی ببندند تا در جوارشان در امن و امان زیست کند، آنان نیز پذیرفتند. ابن سعید گوید: پادشاه یمن در این روزگار شریب بن کعب بود و در آغاز چندان توانی نداشتند ولی چون شمارشان افزون شد، بر امور استیلاء یافتند.

در کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی آمده است که: بنی قریظه و بنی النضیر را کاهنان می‌گفتند. اینان از فرزندان کوهن پسر هارن(ع) بودند که بعد از موسی و پیش از پراکنده شدن ازد از یمن، در اثر سیل عرم و فرود آمدن اوس و خزرج، در یشرب زندگی می‌کردند. ابوالفرج از علی بن سلیمان الاخفش بسند خود از عماری می‌آورد که ساکنان مدینه عمالیک بودند. این عمالیک مردمی ماجراجو و بد سرشت بودند و در شهرها پراکنده شدند. از ایشان بنی هف^۱ و بنی سعد و بنی الازرق و بنی مطروق^۲ در مدینه می‌زیستند و یکی از ایشان به‌نام ارقم حجاز را از تیماء تا فدک در تصرف آورد و بر آن فرمانروا شد. مدینه را پر کردند و در آنجا زرع و نخیل فراوان داشتند. آنگاه که موسی(ع) برای سرکوبی جبیره لشکرهایی گسیل می‌داشت، سپاهی از بنی‌اسرائیل بر سر عمالیک فرستاد، و فرمان داد حتی یک تن از ایشان را باقی نگذارند. اما آنان یکی از فرزندان ارقم را باقی گذاشتند و او را نکشتند.

چون بعد از وفات موسی بازگشتند و ماجری بازگفتند، گفتند که این کار گناهی است که مرتکب شده‌اید که فرمان موسی را در کشتن همه عمالیک اطاعت نکرده‌اید، به‌خدا سوگند نمی‌گذاریم در شام بر ما داخل شوید. آنان به‌بلاد عمالقه بازگشتند و در مدینه فرود آمدند و این نخستین سکونت یافتن یهود است در یشرب. و از آنجا به‌اطراف پراکنده شدند و دژها برآوردند و اموال و مزارع به‌دست آوردند. زمانی گذشت و روم بر بنی‌اسرائیل در شام تاختن آورد و خلقی از ایشان را بکشت و به‌اسارت گرفت. بنی‌النضیر و بنی قریظه و بنی‌بهدل^۳ به‌حجاز گریختند، رومیان به‌تعقیبشان پرداختند و در بیابان شام و حجاز از تشنگی هلاک شدند و آن موضع را «ثمرالروم» نامیدند. این سه گروه چون

۱. نعیف.

۲. نظرون.

۳. بهدل.

به مدینه آمدند، نخست در اراضی پست سکونت گزیدند، ولی آنجا را بیماری خیز یافتند. پس به ارتفاعات آمدند. بنی النضیر در حدود بطحان^۱ و بنی قریظه و بنی بهدل بر کناره مهزور^۲. یهودیانی که به هنگام آمدن اوس و خزرج در مدینه ساکن بودند، عبارت بودند از بنی الشظیه^۳، بنی ثعلبه، بنی زعورا^۴، بنی قینقاع، بنی زید^۵، بنی النضیر، بنی قریظه، بنی بهدل، بنی عوف و بنی عصیص^۶، و بطونی از عرب نیز با آنان می‌زیست چون بنی مرثد^۷ از بلی و بنی انیف^۸ از بلی و بنی الشظیه از غسان بودند و بنی قریظه و بنی النضیر را چنانکه گفتیم کاهن می‌گفتند.

چون حادثه سیل عرم پدید آمد و ازد از سرزمین خود خارج شد، ازد شنوه در شام در سراه فرود آمد و خزاعه در طوی و غسان در بصری و زمین شام و ازد عمان در طائف، و اوس و خزرج در یرب، در ناحیه ضرار فرود آمدند. بعضی در اطراف شهر بودند و بعضی در دیها با مردم آنجا. اما اینان را گوسفند و اشتری نبود زیرا مدینه جایی نبود که دارای مراتع باشد. نیز نخل زرعی هم نداشتند مگر مزارعی که با کوشش فراوان، از زمینهای موات آبادان ساخته بودند و همه اموال از آن یهود بود. اینان چندی درنگ کردند، تا آنگاه که مالک بن عجلان نزد ابوحیله الغسانی رفت. او در این ایام پادشاه غسان بود. چون ابوجیله از او پرسید، او از تنگی معیشت قوم خود فصلی مشع بیان داشت. ابوجیله گفت: وقتی یهود بر سرزمین‌های ما تسلط یافته‌اند چرا آنان را نمی‌رانید پس به آنان وعده داد که بدان جانب خواهد آمد و یاری‌شان خواهد داد. مالک بازگشت و یهود را گفت ابوجیله می‌آید باید برای او غذایی ترتیب داد. ابوجیله آمد و در ذی‌حرض فرود آمد و آمدن خود را به اوس و خزرج خبر داد. و ترسید که مباد یهود در دژهای خود پناه گیرند. پس برای خود حائطی ترتیب داد و به دنبال یهود کس فرستاد جمعی از خواص آنان بیامدند، او اجازت داد که درون آن حائط درآیند و قوم او یک یک آنان را می‌کشتند. پس به اوس و خزرج گفت: اگر پس از کشتن اینان زمین‌ها را از آنان نستانید همه شما را خواهم سوخت و خود به شام بازگشت و آنان همچنان در دشمنی با یهود باقی ماندند. پس مالک بن عجلان طعامی ترتیب داد و آنان را بدان فراخواند ولی به سبب غدر ابوجیله از اجابت آن امتناع کردند. مالک از آنان پوزش خواست که چنان قصدی نداشته است. یهود دعوت را پذیرا شدند و بیامدند ولی مالک غدر کرده بود و هشتاد و هفت تن از سرانشان را به قتل آورد، باقی بگریختند از آن پس یهودیان حجاز، تصویر مالک بن عجلان را در کنیسه‌ها و معابد خود می‌کشتند و هرگاه به معبد داخل می‌شوند بر او لعنت می‌فرستند. چون مالک آن کشتار کرد، یهود خوار و بیمناک شدند و دست از فتنه‌انگیزی برداشتند. و هر یک از اقوام یهود به بطنی از اوس و خزرج پناه بردند و از آنان مدد گرفتند و با آنان هم‌پیمان و هم سوگند شدند. (پایان سخن صاحب اغانی).

۱. بهجان.	۲. نهروز.	۳. بنب الشقمه.	۴. بنی زرعه.
۵. بنی یزید.	۶. عصیص.	۷. یزید.	۸. نمیف.

حارثه بن ثعلبه را دو پسر بود، یکی اوس و دیگری خزرج. مادرشان قیله دختر ارقم بن عمرو بن جفنه بود و گویند دختر کاهل از بنی عذره^۱ از قضاعه بود. چندی بدین حال ماندند تا نسلشان فراوان شد و نیرومند شدند. بنی الاوس همه فرزندان مالک بن اوس هستند و از ایشان است خطمة بن چشم بن مالک. و ثعلبه و لوزان و عوف همه فرزندان عمرو بن عوف بن مالک هستند. و از بنی عوف بن عمرو است، حنش و مالک و کلفه. و از مالک بن عوف است، معاویه وزید و از زید است عیید و ضییمه و امیه. و از کلفه بن عوف است، جحجبا بن کلفه. و نیز از مالک بن اوس است، حارث و کعب، فرزندان خزرج بن عمرو بن مالک. و از کعب است بنی ظفر و از حارث بن الخزرج است حارثه و چشم و از چشم است، بنی عبدالاشهل. و نیز از مالک بن الاوس است بنی سعد و بنی عامر، فرزندان مره بن مالک و نیز جمادیه. و از بنی عامر است، عطیه و امیه و وائل، اینان همگی فرزندان زید بن قیس بن عامرند. نیز از مالک بن الاوس است، اسلم و واقف فرزندان امرؤالقیس بن مالک. این بود بطون اوس.

اما خزرج را پنج بطن است: از کعب و عمرو و عوف و چشم و حارث. از کعب بن خزرج است: بنی ساعدة بن کعب و از عمرو بن الخزرج است، بنی النجار و ایشان فرزندان تیم الله بن ثعلبه بن عمرو بن الخزرج هستند. و دارای شعوب بسیارند چون بنی مالک و بنی عدی و بنی مازن و بنی دینار. همه اینان بنی النجارند. و از مالک بن النجار است، مبدول^۲، و نام او عامر است و غانم و عمرو. و از عمرو است، عدی و معاویه و از عوف بن الخزرج است، بنی سام و بنی قوئل و هر دو از فرزندان عوف بن عمرو بن عوف اند. بنی قوئل فرزندان قوئل بن عوف هستند و از سالم بن عوف است بنی العجلان بن زید بن عصم بن سالم و بنی سالم بن عوف. و از چشم بن الخزرج است بنی غضب بن چشم و ترید بن چشم. و از بنی غضب بن چشم است، بنی بیاضه و بنی زریق فرزندان عامر بن زریق بن عبد حارثه بن مالک بن غضب. و از ترید بن چشم است، بنی سلمه بن سعد بن علی بن راشد بن سارده بن ترید. و از حارث بن الخزرج است: بنی خداره^۳ و بنی خدره^۴ فرزندان عوف بن الحارث بن الخزرج این بود بطون خزرج.

چون این دو حی از اوس و خزرج در یثرب پراکنده شدند، یهود از آنان بیمناکه گردیدند و پیمانی را که بسته بودند، شکستند در این روزگار عزت و قدرت از آن یهود بود. قیس بن الخطیم^۵ گوید:

كنا اذا رابنا قوم بمظلمة
شدت لنا الكاهنان الخيل واعترموا
بنوالرهون و واسونابانفسهم
بنوالصريخ فقد عفواو قدكروا

۱. کاهن بن عذره. ۲. مبدول. ۳. حذره. ۴. حرام. ۵. الخطیم.

سپس در میان آنان پس از چندی مالک بن العجلان پدید آمد و ما نسب عجلان را آوردیم. کار مالک بالا گرفت و هر دو حی، اوس و خزرج، او را بر خود سروری دادند. چون یهود پیمان شکستند، نزد ابوجبیل پادشاه غسان به شام رفت.

و گویند رمق^۱ بن زید بن امرؤ القیس را نزد او فرستاد و او بود که سرود:

اقسمت اطعم من رزق قطرة	حتی تکثر للنجاة رحیل
حتی الاقی معشراً انی لهم	خل و مالهم لنا مبدول
ارض لنا تدعی قبائل سالم	و یجیب فیها مالک و سلول
قوم اولو عز و عزة غیرهم	ان الغریب ولو یسز ذلیل

ابوجبیل را از این شعر خوش آمد و به یاری ایشان برخاست. ابوجبیل فرزند عبدالله بن حبیب بن عبد حارثة بن مالک بن غضب بن چشم بن الخزرج است. حبیب بن عبد حارثه و برادرش غانم که از فرزندان چشم بودند، با غسان به شام رفتند و از خزرج جدا افتادند. چون ابوجبیل برای نصرت اوس و خزرج به یثرب روان گردید، فرزندان قبیله از او دیدار کردند و گفتندش که یهود از قصد او آگاه شده‌اند و در دژهای خود تحصن یافته‌اند. او چنان نمود که به یمن می‌رود، از این رو یهود از دژهای خود بیرون آمدند و او درباره رؤسایشان آن حیل را برانگیخت، سپس بر آنان استیلا جست و اوس و خزرج عزت یافتند و بلندی‌ها و پستی‌های یثرب را در تصرف آوردند و هر جا که خواستند، مکان گزیدند و یهود به خواری افتادند. و شمارشان کم شد و فرزندان قبیله بر آنان سروری یافتند. یهود تنها به دژهای خود مستظهر بودند و چون در میانشان اختلاف می‌افتاد، از اوس و خزرج یاری می‌جستند.

در کتاب ابن اسحاق آمده است که: تبع تبان اسعد ابوکرب از نبرد مشرق بازمی‌گشت، بر مدینه گذشت و یکی از فرزندان خود را در آنجا فرمانروایی داد. این پسر به ناگاه کشته شد. تبع تصمیم به خراب کردن شهر و آواره ساختن مردمش و کندن درختانش گرفت. این حی از انصار که رئیسشان عمرو بن الطله^۲ بود (طله نام مادر او بود، نام پدرش معاویه بن عمرو بود) برای مقابله با او آماده شد. ابن اسحاق گوید: مردی از بنی عدی بن النجار که او را احمر می‌گفتند به هنگامی که تبع در سرزمین آنان فرود آمد، یکی از مردان تبع را بکشت. او را در نخلستان خود به هنگام قطع درخت دیده بود. این گفته بود خرما از آن کسی است که آن را پرورش داده است. این واقعه نیز بر خشم تبع افزوده بود، این بود که میانشان نبرد در گرفته بود. ابن قتیبه در این حکایت می‌گوید: آنکه آن تبعی را کشت، مالک بن عجلان بوده است و سهیلی گفتار او را رد کرده و گفته است که این‌ها دو قصه هستند، زیرا عمرو بن الطله در عهد تبع بوده و مالک بن عجلان در عهد ابوجبیل و میانشان فاصله زمانی بسیار است. همواره این دو حی بر یهود یثرب غلبه می‌یافتند. و از قبایل مضر آنان که در مجاورتشان بودند با آنان

۱. رمق.

۲. الطله.

هم سوگند و هم پیمان می‌شدند و میانشان فتنه‌ها و جنگ‌ها بود و در این احوال هر کس از هم سوگند و پیمان خود، چه عرب و چه یهود، یاری می‌طلبید.

ابن سعید گوید: عمرو بن الاطنابه از خزرج، نزد نعمان بن المنذر پادشاه حیره رفت. نعمان او را بر یثرب سروری داد و از آن پس میان اوس و خزرج نبردها پدید آمد. یکی از مشهورترین این نبردها یوم بعث است که پیش از مبعث واقع شده بود. در این نبردها، رئیس خزرج، عمرو بن النعمان بن صلاه^۱ بن عمرو بن امیه بن عامر بن بیاضه بود و رئیس اوس، حفصیر الکاتب بن سماک بن عتیک بن امرؤ القیس بن زید بن عبد الاشهل بود هم‌پیمانان خزرج، در این روز اشجع از غطفان بود و جهینه از قضاعه و هم‌پیمانان اوس، مزینه بود از احیاء طلحة بن ایاس و قریظه و نضیر از یهود. در آغاز روز، پیروزی از خزرج بود. در این حال حفصیر از اسب فرود آمد و سوگند خورد که سوار نمی‌شوم تا کشته شوم. سپاه به‌هزیمت رفته اوس و هم‌پیمانانش بازگشت و خزرج به‌هزیمت رفت و عمرو بن النعمان، رئیسشان کشته شد و این آخرین نبرد میان آن دو بود تا اسلام آمد و آنان که از جنگ ملول شده بودند، تصمیم گرفتند که بر سر عبدالله بن ابی بن ابی سلول تاج نهاده او را پادشاه خود قرار دهند. ولی جمعی از آنان در مکه با پیامبر (ص) دیدار کردند پیامبر آنان را به یاری اسلام فراخواند و آنان - چنانکه گفتیم - برای قوم خود آن خبر بیاوردند. قوم نیز اجابت کردند و به یاری پیامبر هم‌رأی شدند. در این ایام رئیس خزرج، سعد بن عباد و رئیس اوس، سعد بن معاذ بود.

عایشه گوید: بعثت روزی بود که خداوند آن را برای پیروزی رسول خود پدید آورد. چون خبر بعثت پیامبر (ص) در مکه به آنان رسید و از آمدن دین نوین خبر یافتند و دانستند که قوم او، از او اعراض کرده‌اند و او را دروغگو خوانده و آزارش کرده‌اند، به سبب خویشاوندی دامادی و برادری قدیم که میان آنان و قریش بود - ابوقیس بن الاسلت از بنی مرة بن عامر بن مالک بن الاوس، سپس از بنی وائل که نام او صیفی بن عامر بن شحم بن وائل بود و به سبب رابطه دامادی، قریش را دوست می‌داشت؛ قصیده‌ای را که سروده بود، نزد آنان فرستاد و در آن قصیده از حرمت و فضیلت و حلمشان سخن گفت و آنان را از جنگ منع فرمود و گفت تا از آزار رسول خدا (ص) دست بردارند و یادآور شد که چگونه خداوند حمله فیل را از آنان دور کرد. آغاز قصیده این است:

ایسا را کباً اما عرضت فیلبن مغلغلة عنی^۲ لوی بسن غالب

و شما را ایبات آن از پنجاه می‌گذرد و این نخستین اقدام مردم مدینه است که از آن بوی خیر و ایمان به مشام می‌آید. ابن اسحق در کتاب السیره، همه قصیده را آورده است.

چون رسول خدا (ص) از اسلام قوم خود مأیوس شد به گروه‌هایی از عرب که به مکه می‌آمدند و نیز حجاج خانه پرداخت، در ایام حج آنان را به اسلام دعوت می‌کرد، تا اسلام بیاورند و او را یاری

دهند. می‌خواست آنچه را که از سوی خداوند بر او آمده است، به مردم برساند. قریش مردم را از دیدار او بازمی‌داشتند و او را به‌جنون و شعر و جادوگری متهم می‌ساختند. در قرآن نیز از آن سخن رفته است. در یکی از روزهای حج، در نزد عقبه گروهی از خوارج را دید. آنان شش تن بودند. دو تن از بنی غنم^۱ بن مالک یکی اسعد بن زراره بن عدس^۲ بن عبید^۳ بن ثعلبه بن غنم و دیگر عوف بن الحارث بن رفاعه بن سواد بن مالک بن غنم و او پسر عفره بود. و از بنی زریق بن عامر، رافع بن مالک بن العجلان بن عمرو بن عامر بن زریق، و از بنی غنم بن کعب بن سلمه بن سعد بن عبدالله بن عمرو بن الحارث بن ثعلبه بن الحارث بن حرام بن کعب بن غنم، کعب بن رثاب بن غنم و قطیبه بن عامر بن حدیده بن عمرو بن غنم بن سواد بن غنم و عقبه بن عامر بن نابی بن زید بن حرام بن کعب بن غنم. چون رسول خدا آنان را دید پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: گروهی از خزرج. گفت: آیا از موالی یهود؟ گفتند آری. گفت: آیا نمی‌نشینید تا با شما سخن بگویم؟ آنان نشستند و رسول خدا (ص) آنان را به‌خدای یکتا خواند و اسلام را برایشان عرضه نمود و برایشان قرآن تلاوت کرد. یکی از آنان به‌دیگران گفت: بدانید که این همان پیامبری است که یهود به‌شما وعده داده بود، مبدا ایشان بر شما سبقت گیرند. آن گروه دعوت پیامبر را اجابت کردند و به‌او ایمان آوردند و گفتند با قوم خود گفتگو کنند، پس به‌یارش برخیزند. این گروه به‌مدینه آمدند و در باب پیامبر (ص) با قوم خود سخن گفتند و ایشان را به‌اسلام دعوت کردند. اسلام در میان قوم رواج یافت، چنانکه خانه‌ای از خانه‌های انصار نبود، مگر آنکه سخن رسول خدا (ص) در آن بود.

سال بعد به‌هنگام حج دوازده تن از ایشان به‌مکه آمدند و او را در عقبه ملاقات کردند این را عقبه اولی گویند. اینان عبارت بودند از اسعد بن زراره و عوف و برادرش معاذ فرزندان حارث بن رفاعه^۴ و دیگر رافع بن مالک بن العجلان و عقبه بن عامر از شش تن نخستین و شش تن دیگر که از ایشان بودند از بنی غنم بن عوف از قواقل، عباده بن الصامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبه بن غنم. و از بنی زریق، ذکوان بن عبدالقیس بن خلد بن مخلد بن عامر بن زریق و عباس بن عباده بن فضله بن مالک بن العجلان. این نه تن از خزرج بودند. و ابو عبدالرحمان بن زید بن ثعلبه بن خزیمه بن اصرم بن عمرو بن عماره از بنی غضینه از بلی، یکی از بطون قضاعه که هم‌سوگند و هم‌پیمانان بود. و از اوس دو تن هیشم بن التیهان و نام او مالک بن التیهان بن مالک بن عتیک بن امرؤالقیس بن زید بن عبدالاشهل بود و دیگر عویم بن ساعده از بنی عمرو بن عوف. پس از اسلام با او بیعت کردند چون بیعت زنان. و این پیش از آن بود که جنگ واجب گردد. در این هنگام معنی‌اش آن بود که آنان مأمور به‌جهاد نیستند و تنها به‌اسلام بیعت کردند، چنانکه در بیعت زنان، بر این امور بیعت کردند که به‌خدا شرک نیاورند و دزدی نکنند و زنا نکنند و اولاد خود را نکشند. تا آخر آیه. پیامبر به‌آنان گفت اگر به‌بیعت خود وفا

۴. عفره.

۳. عبیدالله.

۲. عدی.

۱. در همه جا غانم.

کنید، بهشت از آن شمامت و اگر چیزی از آن را نادیده انگارید به عقوبت آن در دنیا گرفتار آید و آن کفارة اوست آنگاه مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار بن قصی را با آنان بفرستاد تا به ایشان قرآن بیاموزد و اسلام را تعلیمشان کند و در دین آگاهی‌شان دهد. مصعب با آنان نماز می‌خواند و در خانه اسعد بن زراره مسکن داشت. اسلام در میان خزرج رواج یافت. تا شمار مسلمانان یثرب به چهل تن رسید. آنگاه از اوس، سعد بن معاذ بن امراء القیس بن زید بن عبدالاشهل و پسر عمش اسید بن حضیر الکاتب که از سروران بنی عبدالاشهل بودند، اسلام آوردند.

اسلام در میان بنی عبدالاشهل رواج یافت و در هر بطنی از بطون اوس، رخنه یافت جز در بنی امیه بن زید و خطمه و وائل و واقف، از اوس، یعنی مادرش از اوس از بنی حارثه بود. آنان را ابوقیس بن الاسلت از اسلام باز می‌داشت و او خود بر همان رأی خویش بود تا آنگاه که چند سال از آغاز اسلام گذشت و دیگر در خانه‌های فرزندان قبیله خانه‌ای نبود، مگر اینکه در آن مردان یا زنان مسلمانی بودند. پس مصعب به مکه بازگشت و چند تن از مسلمانان مدینه با او به مکه آمدند و با پیامبر در عقبه، در اواسط ایام التشریق وعده نهادند، در آنجا سیصد و هفتاد مرد و دو زن با او بیعت کردند. در این بیعت شرط کردند که اسلام بیاورند و پیامبر را از آفات دشمنان نگهدارند، حتی تا پای جان.

آنگاه دوازده نقیب برگزید، نه تن از خزرج و سه تن از اوس. در این شب عبدالله بن عمر و بن حرام ابوجابر اسلام آورد. و نخستین کسی که بیعت کرد، برای بن معرور، از خزرج بود. در این حال شیطان بانگ برآورد و مکان تجمع آنان را به قریش خیر داد. قریش به طلب آن قوم بیرون آمدند و سعد بن عباده را یافتند و در بند کشیدند، تا جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل و حارث بن امیه بن عبد شمس حق جوار به جای آوردند و او را رها نیندند.

چون مسلمانان به مدینه آمدند اسلام آشکار کردند. پس میان آنان و رسول خدا (ص) بیعت جنگ بسته شد آنان به سماع و طاعت بیعت کردند که در هر حال در سختی و آسایش و شادی و غم با مسلمانان نزاع نکنند و در هر جا که باشند، در بر پای داشتن حق بکوشند و در امور خدایی از ملامت هیچ ملامتگری نهراسند.

چون بیعت عقبه به پایان رسید، خداوند به پیامبرش فرمان حرب داد. و مهاجرانی را که در مکه آزار می‌دیدند، فرمان آمد که به برادران خود انصار در مدینه پیوندند. مسلمانان دسته دسته به مدینه روان شدند و او خود در مکه ماند و همچنان منتظر فرمان بود. بسیاری از مسلمانان که ابن اسحاق نام آنان را آورده، از مکه مهاجرت کردند. از آن جمله بودند عمر بن الخطاب (رض) همراه برادرش زید. دیگر طلحة بن عبیدالله و حمزة بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و انس^۱ و ابوبکبه از موالی رسول خدا (ص) و عبدالرحمان بن عوف و زبیر بن العوام و عثمان بن عفان (رض).

پس رسول خدا(ص) را فرمان آمد که مهاجرت کند. ابوبکر(رض) همراه او بود. به مدینه وارد شد و در میان قبیله اوس، بر کلثوم بن الهدم^۱ بن امرؤالقیس بن الحارث بن عبید بن زید بن مالک بن عوف فرود آمد. سرور خزرج در این ایام، عبدالله بن ابی بن ابی سلول بود. ابی، پسر مالک بن الحارث بن عبید بود نام مادر عبید سلول بود. و عبید پسر مالک بن سالم بن غنم بن عوف بن غنم مالک بن النجار بود. برای عبدالله بن ابی تاجی ترتیب داده بودند و بنا بر آن بود که هر دو حی اوس و خزرج او را بر خود پادشاه سازند که بدین طریق شکست خورد. زیرا فرزندان قبیله همه به اسلام گرویدند، و او، از این امر کینه به دل گرفت چون میخواست در میان مسلمانان نامی از او بوده باشد، این بود که هر چند بیعت کرد، ولی همواره راه نفاق می پیمود و ما در این باب سخن خواهیم گفت.

سرور اوس در این ایام، ابو عامر عبد^۲ عمرو بن صیفی بن النعمان یکی از بنی ضبیعه بن زید بود. چون دید که قومش به اسلام گرویده اند، از شدت بغض که به این دین داشت، به مکه گریخت و چون مکه گشوده شد، به طائف گریخت و چون طائف فتح شد، به شام گریخت و در آنجا بمرد.

رسول خدا(ص) در خانه ابویوب انصاری بماند تا آنگاه که خانه ها و مسجدش را بساختند. از آنجا به خانه خود نقل فرمود. مهاجران بدو پیوستند و اسلام سایر افراد اوس و خزرج را فرا گرفت. اینان را از آن روز که به یاری دین خدا برخاسته بودند، انصار نامیدند. آنگاه برایشان سخن گفت و اندرزشان داد و میان مهاجران و انصار نامه ای نوشت و در آن با یهود مصالحه کرد و با ایشان پیمان بست که دین و اموالشان تحت شروطی در امان باشد و این نامه را ابن اسحق آورده است، در آنجا دیده شود.

پس نبردهایی میان رسول خدا(ص) و قومش در گرفت و این غزوات همچنان از پی یکدیگر بود، تا به پیروزی رسول خدا(ص) منتهی شد و ما در بیان احوال او از آن ها سخن خواهیم گفت. انصار در همه جا پایداری کردند. بسیاری از اشراف و مردانشان در راه خدا و جهاد با دشمنان او به شهادت رسیدند. در این اثناء یهود پیمانی را که رسول خدا(ص) میان آنان و مهاجرین و انصار بسته بود، نقض کردند و برای منازعت با آن حضرت، همدست شدند و خداوند به پیامبرش فرمان داد که با آنان مقابله کند. رسول خدا نیز هر طایفه از آنان را از پی طایفه ای دیگر به محاصره می افکند.

اما بنی قینقاع، آنان بر روی مسلمانان شمشیر کشیدند و یک مسلمان را کشتند اما بنی النضیر و بنی قریظه، خداوند برخی از آنان را بکشت و از شهر بیرون نمود. واقعه بنی النضیر بعد از احد و بعد از بئر معونه اتفاق افتاد. رسول خدا(ص) نزد آنان آمد تا در باب دین آن دو مرد عامری که آنها را عمرو بن امیه کشته بود، از آنان یاری جوید و او نمی دانست که آنان را با رسول خدا(ص) پیمان است. ما در آیه در این باب سخن خواهیم گفت - چون پیامبر نزدشان آمد قصد آن کردند که به خدعه و مکر او را

۱. المطعم. ۲. ابو عامر بن عبه.

به قتل رسانند. پیامبرایشان را در محاصره گرفت تا مجبور به جلای وطن شدند و از اموال خود هر چه را اشتران بتوانند کنسید، بردارند جز سلاح هایشان را. از آن پس بنی النضیر، بعضی به خبیر رفتند و بعضی به میان بنی قریظه. اما بنی قریظه در غزوة خندق با قریش همدست شدند و چون مسلمانان پیروز شدند رسول خدا (ص) بیست و پنج شب آنان را در محاصره گرفت تا به فرمان او گردن نهادند، تا آنگاه که اوس از آنان شفاعت کرد و گفتند که اینان را به ما ببخش چنانکه بنی قینقاع را به خزرج بخشیدی. رسول خدا (ص)، سعد بن معاذ را که مجروح در مسجد بود حکم قرار داد. او در جنگ خندق مجروح شده بود، سعد آمد پیامبر (ص) پرسید دربارهٔ اینان چه حکم می‌کنی؟ سعد گفت: ای رسول خدا، گردنشان را بزن و زن و فرزندانشان را به اسارت ببر و پیامبر گفت، چنانکه خداوند از فراز هفت آسمان حکم کرده بود. آنگاه همه را کشتند و شمارشان میان ششصد تا نهصد تن بود.

پس از حدیبیه، در سال ششم به جانب خبیر روان شد. خبیریان را در محاصره گرفت و به جنگ آنجا را بگشود و یهود را گردن زد و زنانشان را اسیر کرد صفیه، دختر حبیب بن اخطب در میان اسیران بود. پدرش با بنی قریظه کشته شده بود. صفیه زن کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق بود که او را محمد بن مسلمه کشت. چون خبیر گشوده شد، صفیه را پیامبر (ص) برای خود برگزید. و غنائم را از گندم و خرما میان مردم تقسیم کرد. شمار سهم‌هایی که از اموال خبیر به آنها تقسیم شد؛ هزار و هشتصد سهم بود از مردان و اسبانشان. هزار و چهارصد مرد بود و دویست اسب. سرزمین خبیر سه بخش بود: شق و نطاة و کتیبه. کتیبه به عنوان خمس به رسول خدا (ص) تعلق گرفت او نیز آن را میان خویشاوندان و زنانش و دیگر مسلمانان و مستحقان تقسیم نمود. اهل خبیر به شیوة مساقات در آنجا به کار پرداختند تا آنگاه که عمر (رض) آنان را از آنجا براند.

چون مکه در سال هشتم فتح شد، پس از آن غزوة حنین پیش آمد. رسول خدا (ص) غنائم را به میان کسانی از قریش و دیگران تقسیم کرد تا دل‌هایشان را با اسلام الفت دهد. انصار را در دل اندوهی پدید آمد و گفتند: شمشیرهای ما خون‌هایشان را می‌ریزد و غنائم ما میان آنان تقسیم می‌گردد. اینان پنداشته بودند که رسول خدا (ص) اکنون که شهر خود را گشوده است و قومش به او گرویده‌اند، در آنجا خواهد ماند و از آنان بی‌نیاز خواهد شد. انصار این سخنان را از بعضی منافقین شنیده بودند. چون خبر به پیامبر (ص) رسید آنان را جمع کرد و گفت: ای گروه انصار، چه سخنی است که از شما به من رسیده؟ آنان سخن تصدیق کردند. رسول خدا (ص) گفت: آیا شما گمراه نبودید، خداوند به وسیلهٔ من راه هدایت را به شما نمود؟ آیا شما بینوا نبودید خداوند شما را توانگر ساخت؟ آیا شما پراکنده نبودید خداوند شما را از پراکندگی برهانید؟ گفتند: احسان خداوند و پیامبر او، از همه افزون است. رسول خدا (ص) گفت: اگر خواهید بگوئید، تو نزد ما آمدی در حالی که مطرود قوم خود بودی و ما تو را مأوی دادیم، دیگران تو را دروغگو می‌خواندند، ما تو را تصدیق کردیم. ولی من به خدا

سوگند، قلوب مردانی را به دین مهربان می‌کنم و حال آنکه دیگران نزد من محبوب‌ترند. آیا خشنود نمی‌شوید که مردم دیگر همراه با گوسفند و شتر بازگردند و شما همراه با رسول خدا بازگردید. سوگند به خدا اگر هجرت نمی‌بود من مردی از انصار می‌بودم. مردم جامه روین هستند و شما جامه زیرین. اگر مردم به دسته‌هایی تقسیم گردند، من با آن دسته خواهم رفت که انصار باشند. انصار شادمان شدند و همراه رسول خدا (ص) به یثرب آمدند. و همواره در میان آنان بود تا آنگاه که خداوند جانش بگرفت.

در روز وفات رسول خدا (ص) انصار در سقیفه بنی ساعده بن کعب گرد آمدند و خزرج مردم را به بیعت با سعد بن عباده فرا خواندند و به قریش گفتند از ما امیری و از شما هم امیری، زیرا آنان بودند که به یاری رسول خدا (ص) برخاسته بودند و اینک نمی‌خواستند که همه فرمانروایی یا قسمتی از آن، مهاجران را باشد. اما مهاجران سرباز زدند و وصیت پیامبر را به یادشان آوردند که در آخرین خطبه خود گفته بود: «شما را به انصار سفارش می‌کنم اینان یاوران و رازداران من هستند، آنان وظیفه‌ای را که بر عهده داشتند ادا کردند، اکنون این شما هستید که باید وظیفه‌ای را که نسبت به آنان به عهده دارید، ادا کنید. به شما وصیت می‌کنم به نیکوکارشان پاداش نیک دهید و از گناه خطاکارشان درگذرید. پس اگر فرمانروایی از آن شما بود، سفارش شما را به مهاجران نمی‌کرد. در این حال بشیر بن سعد بن ثعلبه بن خلاس بن زید بن مالک بن الاغر بن ثعلبه بن کعب بن الخزرج بن الحارث بن الخزرج برخاست و با ابوبکر بیعت کرد. پس حباب بن المنذر بن الجموح بن زید بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه بن سعد برخاست و او را سرزنش کرد. بشیر گفت: نه، به خدا سوگند نمی‌خواستم که با قومی که خدا حق را به آنان داده است، نزاع کنم. چون اوس، بشیر بن سعد را دیدند که بیعت نمود، آنان نیز که نمی‌خواستند فرمانروایی به خزرج رسد، برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند. سعد اندوهگین شد و از بیعت با ابوبکر سر باز زد و به شام رفت و در آنجا بماند تا درگذشت. می‌گویند جن او را کشت و شاعرشان در این باب سرود:

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده و ضربناه بسهمین فلم نخطی فواده

اما پسرش قیس، پس از پدر نام آور شد و در بسیاری از فتوحات اسلام تأثیر داشت. او از یاران علی (ع) بود و در جنگ‌های او با معاویه شرکت داشت. و او بود که چون علی (ع) از جهان برفت و معاویه به سبب تشیخ به او کنایه زد، گفت: «ای معاویه اکنون چه می‌اندیشی؟ به خدا سوگند دل‌هایی که با آن‌ها به تو کینه می‌ورزیدیم همچنان در سینه‌های ما هستند و شمشیرهایی که با آن‌ها با تو می‌جنگیدیم، بر دوشهای ما. قیس بن سعد، از سخاوتمندان و نیز از تنومندان عرب بود. گویند که چون بر اسب می‌نشست پاهایش بر زمین کشیده می‌شد.

چون یزید بن معاویه به حکومت رسید و ستم و جور آشکار کرد و از حق، به جانب باطل گرایش

یافت - و آن واقعه معروف است - انصار را عرق دینداری بجنید و چون به مکه رفتند و با عبدالله بن الزبیر بیعت کردند و گرد عبدالله بن حنظله^۱ الغسیل (غسیل الملائکه) بن زید گرد آمدند. و ابن الزبیر عبدالله بن مطیع بن ایاس را بر مهاجرین فرماندهی داد.

یزید، مسلم بن عقبه المری را بر سر آنان فرستاد. دو سپاه در حره - حره بنی زهره به یکدیگر رسیدند. شکست در انصار افتاد و لشکریان یزید از آنان کشتار بسیار کردند. گویند در این روز از مهاجران و انصار جمعی کشته شدند که هفتاد تن آنها از بدریان بودند. عبدالله بن حنظله نیز در شمار کشتگان بود. و این یکی از گناهان کبیره یزید بود. از آن پس حکومت اسلامی نیرومند شد و دولت عرب گسترش یافت. مهاجران و انصار در مرزهای دور، در عراق و شام و اندلس و افریقه و مغرب پراکنده شده به جهاد مشغول شدند، جمع فرزندان قیله هم پریشان گردید و سرزمین یشرب به ویرانی گرایید و خود نیز با امت‌هایی که از صحنه روزگار برافتادند؛ از میان رفتند. و تلک امة قد خلت. لهما ما کسبت ولکم ما کسبتم. والله وارث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین. لا خالق سواه، و لامعبود الا اياه. و لا خیر الاخیره و لا رب غیره و هو نعم المولی و نعم النصیر و لاحول و لا قوة الا بالله العظیم و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم و الحمد لله رب العالمین.

بنی عدنان

خبر از بنی عدنان و انساب و شعوبشان و دولتها و پادشاهی‌شان در اسلام و سرانجام آن.

پیش از این گفتیم که نسب عدنان به اسماعیل علیه السلام می‌رسد و همه نسب‌شناسان در این متفقند و نیز گفتیم که پدران میان عدنان و اسماعیل، شناخته نیستند. و در بیشتر موارد مغشوش و در شمار بیش و کم. اما نسبت عدنان به اسماعیل به طور کلی صحیح است و نسب پیامبر (ص)، از او تا عدنان به اتفاق نسب‌شناسان درست است. اما نسب‌شناسان را از عدنان تا اسماعیل اختلاف بسیار است. بیهقی می‌گوید: او از فرزندان نابت بن اسماعیل است. یعنی عدنان بن اددالمقدم بن ناحور بن تنوخ بن یعرب بن یشجب بن نابت است. و برخی گویند: از فرزندان قیذار بن اسماعیل است و او عدنان بن الیسع بن الهمیسع بن سلمان بن نبت بن حمل بن قیذار است و این قول نسب‌شناس، جرجانی علی بن عبدالعزیز است. و برخی گویند: عدنان بن ادد بن یشجب بن ایوب بن قیذار. و گویند که قصی بن کلاب در شعر خود به انتساب به قیذار اشارت کرده است.

قرطبی از هشام بن محمد آورده است که: میان عدنان و قیذار، قریب به چهل پدر است و گوید که از مردی از مردم تدمر که از یهودیان مسلمان شده بود و کتاب‌های یهود را خوانده بود، شنیدم که نسب معد بن عدنان را تا اسماعیل از کتاب ارمیاء نبی ذکر می‌کرد و او را در شماره و نام‌ها - جز اندکی - نزدیک به همین نسب نامه بود. شاید آن اختلاف‌ها نیز به خاطر متفاوت بودن دو زبان عبری و عربی باشد زیرا نام‌ها، از عبری ترجمه شده بودند. قرطبی به سند خود از زبیر بن بکار و او به سند خود تا ابن شهاب نقل می‌کند که: میان عدنان و قیذار نزدیک به همین شمار از پدران فاصله است. یکی از